

جنبش بزرگ طبرستان

# مازیار مرداویج عضدالدوله



نویسنده: بهمن انصاری

## شناسنامه کتاب

---

نام کتاب: جنبش بزرگ طبرستان؛ مازیار، مرداویج، عضالدوله  
نویسنده: بهمن انصاری  
نشر الکترونیک: [www.TarikhBook.ir](http://www.TarikhBook.ir)  
سال نشر: هزار و سیصد و نود و دو

## فهرست

پیش درآمد	.....	صفحه 1
طبرستان تا پایان سده دوم هجری	.....	صفحه 3
جنبش مازیار	.....	صفحه 5
مرداویج و نهضت بزرگ رستاخیز ایران	.....	صفحه 13
عضالدوله دیلمی و شاهنشاهی بزرگ ایران	.....	صفحه 17
بررسی منابع	.....	صفحه 21

## پیش درآمد

ایران زمین دارای تاریخی کهن و پربار با بیش از هفت هزار سال تمدن و فرهنگ است. هزاران سال است که مردمان نجیب ایرانی در غم‌ها و شادی‌ها در کنار هم ایستاده و این سرزمین را در پیچ و خم و فراز و نشیب رویدادهای تاریخی نگهداری کرده و تا امروز ایستاده نگه داشته‌اند.

در روزگاری که اسکندر مقدونی، عمرابن خطاب عرب و چنگیز خان مغول بر ایران یورش آوردند و میراث هزاران سال تمدن و فرهنگ ایرانی را به یغما بردند، شاید خوشبین‌ترین مردمان هم باور نمی‌کردند که با این ضربات سنگین، ایران زمین بتواند بار دیگر بر پای خود بایستد. ولیکن غیرت ایرانیان بیش از این سخنان بود. چنانچه پس از یورش اسکندر، ایرانیان در کمتر از صد سال، هر چیزی که مربوط به فرهنگ یونانی بود را بیرون ریختند. به‌گونه‌ای که امروز حتی ما یک واژه با ریشه یونانی در فرهنگ خود نداریم. پس از یورش عرب نیز ایرانیان اسلام راستین تشیع را برگزیده و نخستین جنبش‌های شیعی را شکل داده و همواره بر حمایت از اهل بیت اهتمام ورزیدند. سرانجام نیز نه تن‌ها از یوغ عرب بیرون آمده، که از اسلام راستین تشیع نیز صیانت کرده، آن را با فرهنگ ایرانی آمیخته و رنگ و بویی تازه به آن داده‌اند. و سرانجام پس از تاخت‌وتازهای مغول که با کشتار گسترده ایرانیان همراه بود، باز هم این ایرانیان بودند که مغولان را اسیر فرهنگ خود کرده، آن‌ها را مسلمان و وادار به استفاده و گسترش خط و فرهنگ و تمدن ایرانی کردند.

با این همه تاریخ ایران پس از یورش عرب از حساسیت بالایی برخوردار است. آن اندازه که نسل امروزی به تاریخ ایران باستان علاقمند است، به جنبش‌های مردمی پس از اسلام اهمیت چندانی نمی‌دهد. بر پایه نظر بنده، تاریخ ایران پس از اسلام به چهار دوره کلی تقسیم می‌شود:

**الف) سلطه عرب:** این دوره از سخت‌ترین و دردناک‌ترین روزگاران برای ایرانیان است که از سقوط ساسانیان تا سده دوم هجری را دربرمی‌گیرد. مردمانی که هزاران سال در رفاه و امنیت و آسایش زندگی کرده بودند، به ناگاه همه چیز را از دست رفته می‌دیدند و خود را در زیر دست و پای قومی بیگانه احساس می‌کنند. در این زمان دیگر چیزی به نام ایران وجود ندارد. حتی جنبش‌هایی که به وسیله بزرگان ایرانی انجام می‌گیرد غالباً برای خلیفه و اعراب است. همچون جنبش بزرگ ابومسلم که باعث براندازی بنی‌امیه و روی کار آمدن بنی‌عباس شد.

**ب) رستاخیز ایران:** این دوره از آغاز سده دوم هجری آغاز و تا پایان روزگار آل بویه ادامه دارد. این برهه از زمان، در واقع روزگار رستاخیز ایران است. ایرانیان که از شوک یورش عرب، نزدیک به دو سده در بهت بودند، اندک اندک از خواب غفلت بیدار شده و به یاد گذشته پرفروغ خویش می‌افتند.

این دوره مملو از جنبش‌های ایرانیان برای احیای ایران بزرگ و رها شدن از یوغ اسارت عرب است. این جنبش‌ها عبارتند از جنبش بابک خرم‌دین در آذربایجان، جنبش مازیار و مرداوچ در طبرستان، جنبش یعقوب لیث در سیستان و سرانجام جنبش فرزندان بویه که با سقوط بغداد و استقلال ایران و احیای شاهنشاهی ایرانی و پایان یافتن سلطه عرب بر ایران همراه است.

**ج) سلطه ترک‌ها:** این دوره از روزگار ایران با از بین رفتن آل بویه به دست ترکان سلجوقی آغاز می‌شود و تا مرگ تیمور لنگ ادامه می‌یابد. روزگاری که اوج قدرت‌نمایی ترکان در ایران است. سلجوقیان و سپس خوارزمشاهیان سراسر ایران را در دست خود گرفتند و مدتی بعد یورش چنگیز خان مغول آغاز شده و ایران صحنه‌ای برای تاخت و تاز اقوام بیابانگرد می‌شود. جانشینان چنگیز با نام ایلخانیان بر ایران فرمانروایی می‌کنند و پس از آن تیمور لنگ از نوادگان چنگیز بار دیگر شهرهای ایران را به خاک و خون میکشد.

**د) پاک‌گرفتن دوباره ایران:** این دوره با روی گار آمدن صفویان آغاز می‌شود. بار دیگر ایران به شکل یک کشور بزرگ درآمده و بدون دخالت عناصر بیگانه روی پای خود می‌ایستد. نادرشاه افشار ایران را چون روزگار ساسانیان به قدرت نخست آسیا بدل می‌کند و کریم‌خان زند نیز در آبادانی ایران می‌کوشد. سیاه‌ترین بخش از این برهه، روی کار آمدن قاجارها و به باد دادن بخش‌هایی از ایران است. هرچند که برخی هنرهای کهن ایرانی چون خطاطی و خوشنویسی نیز در این دوره احیا می‌شود. با پایان یافتن دوران قاجار تاریخ معاصر آغاز می‌شود که تا امروز ادامه می‌یابد.

در این کتاب به بررسی جنبش‌های طبرستان که نقش مهمی در رستاخیز ایران پس از اسلام داشته است، می‌پردازیم. بررسی خواهیم کرد که چگونه قیام مازیار در طبرستان برای احیای پادشاهی ایران بی‌نتیجه ماند. سپس سال‌ها بعد مرداوچ زیاری راه او را دنبال کرد اما او نیز با خیانت اطرافیان نتوانست به کامیابی دست یابد. سرانجام به بررسی چگونگی به قدرت رسیدن بویان و پایان یافتن سلطه عرب بر ایران به وسیله شاهنشاه عضالدوله دیلمی خواهیم پرداخت.

همچنین بر دو جنبش بزرگ بابک خرم‌دین در آذربایجان و یعقوب لیث صفاری در سیستان که در روند رستاخیز ایران تأثیر مهمی داشته‌اند مروری خواهیم کرد.

**بهمن انصاری**

آذرماه سال یک‌هزار و سیصد و نود و دو خورشیدی

## طبرستان تا پایان سده دوم هجری

سرزمینی که پس از استیلای عرب، طبرستان نامیده شد، همانی است که امروز مازندران و گیلان نام دارد. پیشینه تمدن در ایران شمالی بسیار کهن است. به گونه‌ای که در اساطیر کهن ایرانی، روایات مربوط به بزرگانی چون «منوچهر» و «آرش کمان‌گیر» در این سرزمین شکل می‌گیرد.

مناطق شمالی ایران از دیرباز به سه بخش دیلمستان، گیلستان و تپورستان تقسیم می‌شد. اعراب سراسر این مناطق را طبرستان نامیدند. در گزارشهای عربی مربوط به جهاد اسلامی در می‌یابیم که این مناطق، به سختی به دست جهادگران عربی افتاد، به گونه‌ای که در «فتوح البلدان» نوشته «بلاذری» آمده است که مردم این ناحیه بسیار سخت‌کوش و جنگ‌جو بوده و از آن‌ها با نام «مجوسانِ سرسخت دشمن الله» یاد کرده است.

در سده نخست یورش اعراب، طبرستان دست نخورده باز ماند و یورش‌هایی که به سرکردگی کسانی چون «مصله» و «سعید عاص» انجام گرفت، شکست خورد. اعراب بخاطر آب و هوای عالی این بخش از ایران، سخت در پی به دست آوردن و اسکان دادن قبایل خود در آن بودند ولی با وجود داشتن لشکریان فراوان، به دلیل صعب‌العبور بودن این مناطق و بسته بودن راه‌های کوهستانی به دست بزرگان شهر، کوشش اعراب تا مدت‌ها برآیندی نداشت.

سرانجام در زمان عباسیان بود که دروازه‌های طبرستان گشوده شد. در هنگام خلافت «منصور»، افسری به نام «خازم‌بن خزیمه» به این منطقه گسیل یافت. جنگ بی‌نتیجه به پایان رسید و دو طرف معاهده‌ای بسته و بر پایه آن طبرستان باج و خراجی به خلیفه پرداخت کرد و تعدادی پایگاه عربی نیز در شرق این سرزمین تاسیس شد. اما بلافاصله با بازگشت لشکر عباسی، طبریان تمام اعرابی که در پایگاهها مستقر بودند، کشتار کرده و همچنان به استقلال خود ادامه دادند.

پس خازم‌بن خزیمه با لشگری گران‌تر به طبرستان بازگشت. این بار شهر درهم شکست و اعراب تا ساری پیش رفتند. به نقل از کتبی چون «تاریخ طبرستان» (ص 177) و «تجارب الامم نوشته ابو علی مسکویه» بسیاری از دختران ایرانی از خانه‌ها بیرون کشیده شده و به تاراج جهادگران عرب رفتند.»

اما چندی پس از آن، باز طبریان شوریدند و اعرابی که در آنجا مستقر بودند را کشتند و استقلال خود را به دست آوردند این شورش بزرگ به رهبری «وندادهرمز» روی داد. وندادهرمز از بزرگان خاندان پارتی کارن (=قارن) بود که در زمان ساسانیان صاحب مناسب مهم‌کشوری و از خاندانهای با نفوذ بودند.

پس از این بود که سه یورش بزرگ دیگر نیز از اعراب انجام گرفت، ولیکن با درایت وندادهرمز هر دو به شکست اعراب انجامید (تاریخ طبرستان ص 183 تا 185).

سرانجام در لشکر کشی بزرگ دیگری که به رهبری سه تن از بزرگان عرب به نام‌های «تمیم ابن سنان»، «حسن ابن قحطبه» و «یزید ابن مزید شیبانی» روی داد، ونداد هرمز شکست خورده و متواری گشت. در پی سقوط او، شهر نیز به دست اعراب افتاد.

در سال 165 هجری به هنگام خلافت «هارون الرشید عباسی» طبرستان بر اثر شورش‌هایی که انجام یافته بود، استقلال نسبی داشت. همچنین در این زمان طبرستان پناهگاه فراریان خوارج و علویان بود.

طبرستان در این زمان با وجود خراج اندکی که پرداخت میکرد و ظاهراً زیر یوغ اعراب بود اما عملاً مستقل اداره می‌شد. در کتاب تاریخ طبرستان صفحه 196 آمده است:

«از تمیشه تا رویان بدون اجازه سپهبد وندادهرمز، کسی اجازه درون شدن و برون رفتن را نداشت. همه کوهستان‌ها به تصرف ایشان بود و مسلمین (اعراب) را چون وفات می‌رسید، نگذاشتی در آنجا دفن شوند.»

هارون الرشید نیز در سال 174 خورشیدی هنگامی که برای منظوری به ری رفته بود، با وندادهرمز در طبرستان نامه‌نگاری کرده و بر پایه همان خراج پیشین، تجدید پیمان صلح و دوستی کرد. این بدان جهت بود که هارون الرشید به خوبی میدانست، استحکامات طبیعی کوهستانی و همچنین دژها و باروهایی که در پیرامون طبرستان کشیده شده است به آسانی قابل گشودن نیست، از همین روی به همین برتری اسمی بر طبرستان قانع بود.

تا سده دوم هجری، این سرزمین‌ها هنوز مستقل و از چنگ اعراب به دور بودند، با هوشیاری وندادهرمز و پذیرفتن اندک خراجی به خلیفه، از درون شدن اعراب به آن‌ها جلوگیری به عمل آمده بود.

## بخش مازیار

در پیرامون این زمان‌ها «مازیار» پسر قارن پسر وندادهرمز با نیرنگ و حیل، طی مناسبات و رویدادهایی که اتفاق افتاد با خلیفه پیمانی بست و خود را رسمیت بخشیده، نام و شهرتی نیز به دست آورد، لیکن به زودی فریبی زیرکانه به کار بسته و خلیفه را دور زد، توانست در طبرستان محبوبیت و اعتبار خوبی به دست آورد (فتوح البلدان ص 330).

او توانست تا حوالی سال 212 و پس از آن با درایت خود بر تمام طبرستان فرمان‌روایی کند. عبدالجریر طبری در کتاب خود موسوم به تاریخ طبری، ذکر القابی را که مامون برای مازیار در نامه‌ای بکار برده بود، این چنین بازگو می‌کند:

«گیل گیلان، اسپهبد اسپهبدان، پدشخوارگر شاه، محمد پسر کارن،  
مولای امیرالمومنین و...» (طبری ص 279/جلد 13)

این القاب به کار رفته توسط مامون برای مازیار گویای بزرگی و اعتبار او بوده و همچنین گویای بیمی بود که خلیفه در نهان از او بر دل داشت.

مازیار بسیار ایران دوست بود. به گونه‌ای که برای کارگزاران و خودفروختگان ایرانی که برای رسیدن به جایگاهی، خود را زیر دست خلیفه قرار داده بودند پیشیزی ارزش قایل نمی‌شد. برای نمونه طبری روابط او با طاهریان را که وفادار به خلیفه بودند، چنین گزارش می‌دهد:

«از سوی دیگر «طاهر پوشنگی» که از جانب خلیفه وقت، فرماندار کل ایران بود در حوالی سال 201 هجری درگذشت و پسرش «عبدالله» به جای او نشست. بر پایه رسمی که مامون گذاشته بود، تمام خراج شهرهای ایران (به جز خوزستان و آذربایجان) به خزانه نیشابور ریخته می‌شد که در اختیار طاهریان بود و آن‌ها موظف بود تمام مالیات‌های شهرهای ایران را گردآوری کرده و یکجا به خلیفه برساند.

مازیار که فردی وطن دوست و طرفدار احیای استقلال ایران بود، خوش نداشت که مالیات را به دست عبدالله ابن طاهر بفرستد زیرا طاهر و خاندان او را افرادی خودفروخته میدانست که نسل به نسل تا چهار پشت سابقه نوکری اعراب را داشتند. از این روی، خراج سالیانه طبرستان را مستقیم به بغداد می‌فرستاد. بارها خلیفه به او نامه فرستاده، فرمان می‌داد تا خراج را به نیشابور بفرستد ولی او با آوردن عذر و بهانه از پذیرفتن آن اجتناب می‌کرد.» (طبری ص 254/جلد 13).

در همین زمان در آذربایجان نیز جنبش «خرم دینان» به رهبری «بابک» به اوج خود رسیده بود. خلیفه که سرگرم درگیری با بابک بود، فرصت کافی برای پرداختن به موضوع مازیار نداشت، بنابراین مازیار به آسودگی سرگرم پاک کردن اعراب از گوشه و کنار طبرستان شد. در خلال این سال‌ها، مازیار با بابک مکاتبه داشته و هر دو برنامه احیای پادشاهی ایرانی چون روزگار ساسانیان را در سر داشتند. ولیکن سرنوشت به گونه دیگری بود.

به هر روی این آزادی عمل مازیار به زودی به پایان رسید. زیرا پس از سالیان درازی که بابک خلیفه را گرفتار خود کرده بود، سرانجام خلیفه توانست با یاری فردی ایرانی به نام «افشین»، بابک را دست‌گیر و جنبش خرم‌دینان را سرکوب نماید.

شرح شکست بابک چنین بود که او قرارگاه خود را در دل کوه‌های آذربایجان ساخته و در دژی مستحکم سکنی گزیده بود. افشین با سپاه خود بارها با بابک جنگید. در خلال این جنگ‌ها گاه بابک بر افشین ظفر میافت و گاه افشین بر بابک. چنین بود تا زمانی که خلیفه لشگری بزرگ را به فرماندهی سرداری به نام «جعفر خیاط» به یاری افشین فرستاد. همچنین خلیفه مبلغ سی میلیون درهم نیز برای مخارج جنگ توسط فردی به نام «ایتاخ» برای افشین ارسال کرد. این مهمترین اقدام برای برگشتن برگ و پیروزی افشین بود (الکامل ابن اثیر ص 90 تا 96/جلد 17)

با سقوط دژ بابک و کشته یا اسیر شدن بیشتر لشکر او، بابک به همراه تعداد کمی از یارانش توانست به جنگلی مابین آذربایجان و ارمنستان رفته و پنهان شود. پس از آن نیز به کوهستانهای ارمنستان رفت. در آنجا با خیانت یکی از امرای ارمنی دستگیر شد و به افشین تحویل داده شد (الکامل ابن اثیر ص 98 تا 109/جلد 17)

جنبش بابک بسیار مهم بود زیرا اگر افشین بر او دست نمیافت خرم‌دینان سراسر ایران را از زیر یوغ عرب آزاد می‌کردند. افشین نیز خود طرفدار احیای پادشاهی ایران بود و با مازیار مکاتباتی پنهانی داشت که عبدالله ابن طاهر بعدها از آن آگاه شد. علت جنگ افشین با بابک را خود افشین در نامه‌ای به مازیار چنین نوشت:

«بابک بخاطر غرور و خودپسندی خود و همسو نشدن با من و

نپذیرفتن بر نامه‌هایم، گرفتار شد.» (الکامل ابن اثیر ص 110/جلد 17)

پس از دستگیری بابک، خلیفه که نابودی خلافتش به دست بابک را بسیار نزدیک دیده بود و از او کینه‌ای شدید داشت، دستور داد تا با خشونت و وحشتناکی او را به قتل برسانند. بدین گونه بود که نخست دو دست و سپس دو پای این شیرمرد را بریدند و سپس شکمش را پاره پاره کردند. این خشونت و نوع کشتار یک انسان به دست خلیفه وقت، در سراسر تاریخ بی‌همتا بود و نشانگر سرشت

غیر انسانی خلفای عباسی و اعراب متهاجم و گویای نفرت وحشی بود که آن‌ها از ایرانیان داشتند. در نهایت پس از این زجر کشی، جسم بی جان بابک را بر چوبه داری آویختند (الکامل ابن اثیر ص 113/جلد 17).

از سوی دیگر مازیار نیز در ناحیه خاوری طبرستان دشمنی بزرگ داشت. عبدالله بن طاهر که از جانب خلیفه والی سراسر ایران محسوب می‌شد، بیم آن را داشت که مازیار به زودی با رسیدن به قدرت بیشتر، علم استقلال برداشته و از زیر لَوای او بیرون بیاید.

این حساسیت باعث شد تا عبدالله بن طاهر دست به اقدامی برای سرنگونی مازیار بزند. در همین زمان نیز خلیفه به او نامه نوشته و خواهان جنگ او با مازیار شد. کما اینکه افشین نیز که طمع بر خراسان داشت نامه‌ای به مازیار نوشته و از مازیار خواست تا تحت حمایت پنهان او، به جنگ عبدالله بن طاهر شود. افشین اطمینان داشت که مازیار به راحتی بر عبدالله بن طاهر چیره خواهد شد (الکامل ابن اثیر ص 134/جلد 17).

عبدالله برای سرنگونی مازیار نیرنگی به کار بست. او در سال 218 هجری به وسیله جاسوسان و مزدوران خود در طبرستان شایع کرد که افشین در حال حرکت به سوی طبرستان است و از جانب خلیفه ماموریت دارد تا مازیار را سرنگون کند. همزمان نیز با دادن سکه به برخی از مردمان طبرستان آن‌ها را تحریک کردند تا از پرداختن مالیات به مازیار خودداری کنند. قصد عبدالله از این اعمال آن بود که طبرستان را دچار تشویش کرده و از درون بیوساند تا زمینه برای براندازی مازیار فراهم شود.

مازیار هنگامی که با مقاومت برخی از مردم در پرداخت مالیات مواجه شد با تندخویی و خشونت زیاد با آن‌ها برخورد کرد. او سربازان خود را فرستاد تا با زور مالیات را از مردم ستانده و هر کس مقاومت کرد زندانی شود. همچنین کسانی که پس از زندانی شدن نیز حاضر به پرداخت مالیات خود نبودند، زمینهایشان را ستانده و به غلامان آن‌ها می‌داد (طبری ص 256/ج 13).

عبدالله بن طاهر نیز که به دنبال فرصت برای لشگر کشی به طبرستان بود، خشونت‌ورزی مازیار را بهانه قرار داده و در شرایطی که بسیاری از مردمان بخاطر خشونت مازیار، از او دل‌زده شده بودند، دو لشگر بزرگ به سوی طبرستان گسیل کرد. لشگر نخست را به فرماندهی عموی خود «حسن ابن حسین» و سپس لشگر دوم را که متشکل از چهار هزار سپاهی بود به فرماندهی «حیان ابن جبلة» به سوی طبرستان فرستاد.

در همین زمان نیز لشگری بزرگ از سوی خلیفه به فرماندهی «محمد ابن ابراهیم» برای نبرد با مازیار روانه شد (طبری ص 260/ج 13).

مازیار از هر سو احاطه شده بود. بسیاری از بزرگان طبرستان نیز در گوشه و کنار با اندک درهم و دیناری به او خیانت کرده و دل در گرو عبدالله قرار میدادند و آشکار و نهان از او حمایت می کردند چنین بود که لشکر طاهری گاه با زور شمشیر و گاه با وعده و وعید پیش می رفت و شهر به شهر راه خود را می گشود. برای نمونه در شهر تمیشه که فرمانداری آن از جانب مازیار به یکی از خویشاوندانش به نام «قارن» داده شده بود، با وعده آن که پس از شکست مازیار باز هم می تواند والی تمیشه و بیشتر از آن باشد، طمع کرده و به مازیار خیانت کرد و بدون در دسر اجازه عبور لشکر طاهریان را داد (طبری ص 263/ج 13).

از سویی دیگر با آن که همه راه های کوهستانی ورود به طبرستان به خوبی توسط سربازان مازیار مسدود شده بود اما گروهی دیگر از سپاهیان خراسان توانستند با دادن پول، یکی از این گذرگاهها را باز کرده و درون منطقه شود (تجارب الامم ص 246 و 247/4).

در جزئیات این جنگ ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان چنین نقل میکند که اهل ولایت طبرستان چنان از مازیار خشمگین بودند که گروه گروه به سپاه خراسان (طاهریان) می پیوستند و هر جا که آدمهای مازیار را می دیدند با آنها وارد نزاع می شدند. (تاریخ طبرستان 219)

این نبرد به صورت یک طرفه ادامه پیدا کرد و در عمل مازیار بختی برای پیروز شدن نداشت زیرا همه چیز بر علیه او بود. اما با این حال باز هم فرستادگان عبدالله ابن طاهر نمی توانست بر او دست یابد. تعقیب و گریز ادامه داشت تا نهایتاً با خیانت برخی از اطرافیان خود فروخته مازیار دستگیر شد.

شرح دستگیر شدن مازیار بدین قرار بود؛ زمانی که او با اندک سپاهسانی که برایش باقیمانده بود، سرگرم شکار بود، دشمنان که از طریق خیانت برخی اطرافیان او، پی به جایگاه او برده بودند، درون نخچیرگاه شده و به او یورش بردند. حسن ابن حسین او را دستگیر کرد. بخشی دیگر از طاهریان نیز سرگرم نبرد با سربازان مازیار شدند و بیشتر آنها را کشتند و اسیر کردند.

در همین هنگام نیز عبدالله ابن طاهر که بیشتر خود به سوی طبرستان حرکت کرده بود، به محل اختفای مازیار رسید. (طبری 272 /جلد 13)

آن ها مازیار و برادرش «کوهیار» را در بند کرده و سپس کاخ او را به آتش کشیده و زنان و وابستگان و ثروت او را به تاراج بردند (الکامل ابن اثیر ص 141/جلد 17)

سرنوشت کوهیار برادر مازیار از این قرار بود که او از طاهریان و خلیفه امان خواست و گفت که اگر با جان آن ها کاری نداشته باشند سراسر ثروت مازیار را برای آن ها خواهد آورد. پس چنین

کردند اما زمانی که کوهیار برای گشودن گنج مازیار گسیل یافت، هزار و دویست تن از سربازان مازیار که در محل گنج‌خانه بودند، گفتند که تو به شاه ما خیانت کرده و او را به اعراب فروختی حالا آمده‌ای مال او را نیز به تاراج بری. پس بر سر او ریختند و او را کشتند. سپس لشکر دیگری از اعراب آمده و این هزار و دویست دلیر ایرانی را کشتند و بر گنج‌های مازیار دست یافتند (الکامل ابن اثیر ص 142/جلد 17)

به محض آن که عبدالله ابن طاهر توانست مازیار را دستگیر کند، برای خوش‌نام کردن خود نامه‌ای به خلیفه فرستاده و برای او توضیح داد که مازیار با تحریک افشین بر علیه خلیفه شورش کرده بود و هر دو آن‌ها بر آن بودند تا دین بیهی (زرتشتی) را احیا کرده و همچنین با کوتاه کردن دست اعراب از ایران زمین، پادشاهی ایرانی را همچون زمان ساسانیان بر پا کنند.

مشروح این روایت و چگونگی پی بردن عبدالله از همکاری مازیار و افشین در کتاب تاریخ طبرستان صفحات 219 و 220 بدین گونه آمده است:

«عبدالله ابن طاهر، پس از دستگیری مازیار او را درون صندوق انداخته با خود به سوی بغداد می‌برد. روزی در این مسیر مازیار از درون صندوق عبدالله را گفت که مقداری خربوزه می‌خواهد. عبدالله نخست توجهی نکرد اما کمی بعد نیرنگی به کار بست پس او را از صندوق بیرون آورده و دستور داد برای او خربوزه آوردند. هنگامی که افشین سرگرم خوردن آن بود، عبدالله شروع به چرب‌زمانی کرده و گفت به سبب آن که تو از بزرگ‌نژادان ایرانی هستی، دلم نمی‌خواهد تو را در گرفتاری ببینم. بی‌گمان هنگامی که پیش خلیفه رسیدیم از تو حمایت خواهیم کرد و خلیفه نیز تو را خواهد بخشید. سپس گفت تا صندوق را به کناری اندازند و ادامه راه را مازیار با احترام گذر کند.

روز دیگر عبدالله در مسیر خود هنگامی که به کنار روستایی رسیده بودند، برای از میان رفتن خستگی سربازان، مجلس بزمی تشکیل داد. همراهان به جشن و پایکوبی پرداختند.

عبدالله خوشگوارترین نوشیدنی‌ها و خوراکی‌ها را در پیش مازیار گذاشت و چون توانست اعتماد او را به دست آورد، از او درباره چگونگی جنبش بر علیه خلیفه پرسید. مازیار بر اثر نوشیدن می، در مستی بود، ولی با اینحال به او چیزی نگفت. عبدالله به چرب‌زبانی خود ادامه داد و سرانجام در قبال سوگندی که خورده بود، مازیار به او اعتماد کرده و چنین گفت که پیمانی میان من، بابک و افشین در نهان بسته شده بود و بر پایه آن ما می‌کوشیدیم

می کوشیدیم تا کشور را از چنگال اعراب درآورده و چونان گذشته، به خسروان بازگردانیم.»

چنین بود که مازیار خود باعث شد تا به جرم تلاش برای بازیابی امپراطوری ایرانی و احیای دین زرتشتی، بهانه‌ای برای اعدام شدن به دست خلیفه که تشنه خون او بود بدهد (مروج الذهب ص 474).

برای آگاه شدن از چند و چون نامه‌هایی که افشین برای مازیار فرستاده بود، یکی از مهمترین این نامه‌ها را بازخوانی خواهیم کرد. این نامه بهترین یاور برای دانستن نیت قلبی مازیار و افشین و بابک برای احیای پادشاهی ابرانیان و بیرون آمدن از زیر یوغ اعراب متهاجم و بیگانه است. متن نامه چنین است:

«هیچکس جز من و تو نتواند دین پدری (زرتشتی) را یاری دهد. بابک نیز میتوانست یاور ما باشد و من کوشیدم او را نجات دهم اما او با حماقت و خودپسندی، خود را به کشتن داد. اکنون چاره آن باشد که بر خلیفه ترمز کنی. خلیفه نیز چاره نخواهد داشت جز آن که مرا به جنگ تو بفرستد. پس من با دلیر لشگریانم به سوی تو میایم و سپس متحد شده آماده نبرد با این قوم (اعراب) می‌شویم. چون چنین شود دیگر کسی نخواهد ماند برای جنگ با ما مگر سه طبقه عرب و همچنین مغربیان (مسلمانان آفریقا) و ترکان مسلمان [که این دسته آخر] چونان سگ است، یک پاره نان برای او بینداز و با گرز او را بنواز! ترک‌ها یک ساعت تیراندازی کرده و چون ترکش تمام کنند بر آنها یورش برده و پراکنده‌شان میکنیم. مغربیان نیز به آسانی منهدم خواهند شد و پس از آن است که دین پدران زنده شده و روزگار عجم (=ایرانی) تجدید خواهد شد.» (الکامل ابن اثیر ص 145 و 146/جلد 17)

لشگر طاهریان چندی بعد در حالی که مازیار را در بند داشت به بغداد رسید. در همین زمان نیز افشین به خاطر آشکار شدن نیت احیای پادشاهی ایرانی، دستگیر شده و در زندان خلیفه بود. همچنین مزدوران خلیفه توانسته بودند که کتابی (شاید اوستای زرتشتیان) را که افشین از پدرانش به ارث برده بود و همواره همراه خود داشت را پیدا کرده و از آن به عنوان بهترین مدرک برای اثبات ارتداد افشین بهره ببرند.

خلیفه چند روزی مازیار و افشین را در زندان نگه داشت. در همین حین، سرگرم ایجاد جلسه محاکمه‌ای بزرگ بود تا به هر شکل ممکن مازیار و افشین را گناهکار جلوه داده و حکم اعدام آنها

را صادر کند. چندی بعد محاکمه آغاز شد. در این جلسه هر چه کوشیدند افشین را محکوم کنند موفق نشدند. افشین چنان با زیرکی و هشیاری به سوالها پاسخ می‌داد و از خود رفع اتهام می‌کرد که به هیچ گونه نتوانستند جرمی بر علیه او ثابت کنند. چون جرم افشین اثبات نشد، ناگزیر او را به زندان انداختند.

اما از سوی دیگر مازیار بر خلاف افشین، کوششی برای زنده ماندن نکرد. او خلیفه را بی‌ارزش تر از آن می‌دانست که بخواهد برای زنده ماندن، خود را خوار کرده و سعی در قانع کردن او نماید. چنین بود که به آسودگی توانستند او را متهم کرده و حکم اعدامش را صادر نمایند.

در همان روز بساط اعدام چیده شد و این دلاور را به آب بسته و با خشونت تمام بر او تازیانه زدند. این کار را به اندازه‌ای دنبال کردند که سرانجام این بزرگ‌مرد وطن‌پرست در زیر تازیانه‌های اعراب جان داد. پس از آن نیز جنازه او را در کنار جنازه بابک - که پیشتر اعدام شده بود - به دار آویختند (الکامل ابن اثیر ص 148/جلد 17).

چنین در میان نوشته‌های تاریخی مشهور است که چندی پس از بستن مازیار به چوبه دار، ناگهان چوبه دار او به سمت چوبه دار بابک خم شد. به گونه ای که دهان مازیار در کنار گوش بابک قرار گرفت (مروج الذهب ص 474). شاید این شهید راه آزادی میخواست به هموند خود بگوید که راه تو را دنبال کردم اما من نیز چون تو گرفتار خیانت کسانی شدم که آزادی ایران را به مستی درهم و دینار فروختند.

چند روزی پس از کشته شدن مازیار، افشین را نیز که بهانه‌ای برای اعدام او نداشتند، در زندان مسموم کردند و وانمود کردند که به مرگ طبیعی در گذشته است. سپس جنازه او را سوزاندند و خاکسترش را در دجله ریختند.

با فرونشستن قیام مازیار، طبرستان رسماً در اختیار عبدالله ابن طاهر قرار گرفت و او کارگزار خود را بر طبرستان گماشت. ولی چندی دیگر، گروهی از علویانی که پیشتر بر اثر سخت‌گیری دستگاه عباسیان درون طبرستان پناهنده شده بودند، اندک اندک نیرومند شده و گروه‌هایی از مردم را نیز گرد خود آوردند، توانست طبرستان را در دست بگیرند.

فرمانده این جنبش، «حسن ابن زید» با فرنام «داعی کبیر» از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) بود. او در 14 آبان 243 خورشیدی وارد روستای مرزن‌آباد کنونی شد و دو روز در آنجا ماند. در این دو روز گروه‌هایی از ایرانیان شیعه پی او آمده و با او بیعت کردند. سپس راهی رویان شد و نماز عید فطر را در آنجا اقامه کرد. پس از نماز با همراهی عده زیادی از مردم به آمل رفت و در مسیر خود در هر

شهر و روستا به تبلیغ و نشر مذهب «تشیع زیدی» می پرداخت. مردمان نیز که تحت تاثیر بلاغت کلام او قرار گرفته بودند، گروه گروه به او می پیوستند.

او در آمل ماند و کم کم دستگاهی برای خود بر پا کرد. پس از او نیز فرزندان و خویشاوندانش راه او را دنبال کردند. مهمترین جانشین او «ناصر کبیر» از نسل امام حسین (ع) بود. اما این دوران که بیشتر مذهبی و مروج مذهب تشیع بود دوام چندانی نداشت و از یک سو سامانیان، و از سوی دیگر زیاریان، در نبردهایی توانستند دستگاه نه چندان قدرتمند علویان طبرستان را برچینند (الکامل ابن اثیر ص 233/جلد 17 و لغت نامه دهخدا زیر عنوان «علویان»)

در زمانی که طبرستان در دست علویان بود، «یعقوب لیث صفاری» بزرگمرد ایرانی برای احیای پادشاهی ایرانی در سیستان قیام کرد. او سیستان و بخشهایی از خراسان و کرمان و فارس را از اعراب بازپس گرفت و سپس به سوی خاور برگشته، بلخ و کابل و هرات و نیشابور را تصرف کرد و کارگزاران عرب و طاهریان را که غلام چشم و گوش بسته خلیفه بودند، از این شهرها بیرون راند. سپس به طبرستان رفته حسن ابن زید علوی را شکست داد و تا آمل پیش رفت. در این زمان لشکریان خلیفه به فارس یورش برده و آن شهر را مجدداً تصرف کرده بودند. پس یعقوب بلافاصله به سوی فارس لشکر کشید و اعراب را بیرون راند. سپس به خوزستان رفته آن شهر را نیز از کارگزار خلیفه تهی کرد. در این زمان رسماً به خلیفه پیغام داد که بغداد را خواهد گرفت و او را سرنگون کرده، شاهنشاهی ایران را احیا خواهد کرد.

در نخستین لشکرکشی به بغداد ناکام ماند و به گندی شاپور رفت. لیکن در زمانی که خود را برای یک تهاجم بزرگ و نابودی همیشگی دستگاه خلافت عباسی آماده میکرد، به مرگ طبیعی در گذشت تا نهضت سیستان نیز چون جنبش های مازیار در طبرستان و بابک در آذربایجان با بداقبالی به سرانجام نرسیده و همچنان استقلال و احیای شاهنشاهی ایرانی در اندازه یک رویا بماند.

## روی کار آمدن مرداویج و جنبش بزرگ او

«مرداویج» پسر «زیار» از بزرگان ایرانی بود که توانست علویان را بیرون رانده و خود اداره امور طبرستان را در دست بگیرد. او همچون «یعقوب لیث صفاری» و بابک و مازیار، رویای احیای پادشاهی ایرانی و بیرون راندن اعراب را داشت.

مرداویج در آغاز کار به همراه «اسفار»، در زمانی که علویان زمام امور طبرستان را در دست داشتند، از مردان سپاه شخصی به نام «ماکان کاکي» بودند اما بعدها از او جدا شده و به نیشابور رفتند. سپس با سپاه سامانیان به طبرستان آمده و ماکان کاکي را برانداختند (الکامل ابن اثیر ص 190 و 191/جلد 17).

اسفار در ظاهر در اطاعت امیر سامانی بود اما فکرهای بزرگی در سر داشت. او نه تنها کینه شدیدی از اعراب داشت، که با ایرانیانی که تغییر مذهب داده و مسلمان شده بودند نیز به دشمنی می پرداخت. «معودی» مورخ بزرگ که خود در این زمان میزیسته و در حوالی این رویدادها [به گفته خودش] در فارس و خوزستان بوده است، در اثر سترگ خود «مروج الذهب والمعادن الجواهر» چنین می آورد:

«اسفار ابن شیرویه از خاندانهای اصیل ایرانی بود. او دین پدرانش را داشت و مسلمان نشده بود. در زمانی که حاکم قزوین شد بسیار از اعراب و مسلمین را کشت.»

پس از این رویدادها بود که میان اسفار و مرداویج اختلاف افتاد. علت دقیق این اختلاف روشن نیست ولیکن شاید اسلام ستیزی شدید اسفار باعث بروز چنین اختلافی بود. مرداویج با نگاهی عاقلانه تر، آن شرایط را به ضرر اهداف آزادیخواهانه خود میدانست زیرا بسیاری از ایرانیان تا این زمان مسلمان شده و با آن خو گرفته بودند. حتی برخی از ایرانیان چندان بر آیین جدید متعصب بودند که پدران خود را بابت برگزیدن کیش زرتشتی نکوهش می کردند و هرآنچه برون از آیین اسلام بود را مردود می دانستند.

این اختلاف نظرها میان مرداویج و اسفار روز به روز شدیدتر می شد. تا جایی که مرداویج، اسفار را مانعی برای تحقق آزادی ایران دید. پس کسانی را پی او فرستاد تا او را از میان ببرند. این رویدادها همزمان با نارضایتی و کمی پس از آن شورش سپاهیان اسفار، بر علیه او بود. سرانجام اسفار به دست نیروهای مرداویج اسیر شد و با آن‌ها به ری آمد. مرداویج نیز با مشورت نزدیکان خود، برای جلوگیری از سنگ اندازی‌های نابخردانه اسفار فرمان قتل او را صادر کرد (تاریخ طبرستان ص 283 و 284 و 294)

پس از این رویداد مرداویج تمام ارتباط خود با «امیرنصرسامانی» را به کل قطع کرده، از فرستادن خراج به او امتناع کرد. سپس آغاز به مستقل کردن حکومت خود از سامانیان و برنامه‌ریزی برای از بین بردن خلیفه عباسی کرده و بنیان‌های یک پادشاهی گسترده را پی‌ریزی کرد. او همچون یعقوب لیث صفاری، بارها به زبان آورده بود که من شاهنشاهی ساسانی را برمیگردانم.

آغاز جنگهای بزرگ مرداویج برای بیرون راندن اعراب از یورش به همدان آغاز شد. او در یک لشکرکشی بزرگ همدان را از دست کارگزار خلیفه آزاد کرد. سپس تمام اعرابی که در همدان جاگیر شده بودند را گردن زد. ولیکن با ایرانیان مسلمان شده کاری نداشت و آن‌ها را در گزینش دین جدید آزاد گذاشت. خلیفه لشگری را به فرماندهی «هارون ابن‌غریب» برای بازپس‌گیری همدان گسیل کرد اما آن لشکر نیز به شدت شکست خورده و بسیاری از نیروهایش کشته شدند. مابقی نیز به همراه هارون به کرمانشاه کریختند.

مرداویج سپس با چهل هزار سپاهی راهی اصفهان شد. کارگزار خلیفه در اصفهان فردی ترک‌نژاد بود به نام «احمد کیغخ». کیغخ با آمدن مرداویج، از اصفهان گریخت و به بغداد رفت و شهر به دست مرداویج افتاد. خلیفه عباسی در این زمان «المقتدر» بود. او که قیام مرداویج را خطرناک میدید، هیئتی فرستاده و با او مذاکره کرد. برآیند این مذاکره آن بود که همدان و اصفهان در اختیار مرداویج باقی بماند ولیکن مرداویج نیز خلیفه را به رسمیت شناخته و مبلغی خراج سالیانه از اصفهان و همدان برای او ارسال کند.

پس از این پیروزیها مرداویج در اصفهان برای خود تاج و تختی بر هم زده و تشکیل پادشاهی داد. او بر تختی از زر نشسته و تختی سیمین نیز در زیر پایش می‌گذاشت. برای بزرگان و مشاورانش نیز تختهایی از نقره ساخته بود. او بر آن شد تا رسوم شاهنشاهی را احیا کرده و ایرانی نیرومند چون گذشته را زنده کند. چنین بود که از مشاورانش خواست تا تاج و تخت و دربار ساسانی را برای او توصیف کرده و او را کاملا با شیوه آداب و رسوم دربار ساسانی آشنا سازند، آن‌ها نیز اورنگی از زر ناب، شبیه دستگاه انوشیروان ساسانی برای او ساختند (الکامل ابن اثیر ص 25/جلد 20 و مروج الذهب ص 287).

با پخش شدن این خبر که مرداویج خواهان احیای شاهنشاهی ایرانی است، موجی از امید و شغف ایرانیان را فراگرفت. این جنبش بزرگ، روشنایی امیدبخشی در دل ایرانیان به وجود آورد و نسبت به احیای شکوه دیرینه، آن‌ها را امیدوار ساخت. مرداویج بارها به اطرافیانش گفته بود که من خلافت اعراب را برمی‌اندازم و کاخ شاهنشاهی را در تیسپون بازسازی و ایران بزرگ را زنده خواهیم کرد (مروج الذهب ص 287 و 288).

ولیکن بزرگترین عامل ناکامی او در به انجام رساندن این مهم، سپاهیان ناستوار او بودند. بسیاری از بزرگان سپاه او را سپهبدان گیلکی و تیپوری و دیلمی تشکیل می‌دادند که با وجود زیر یک پرچم بودن، اما هنوز اختلافهای قومی قدیمی را فراموش نکرده بودند. افزون بر آن مسلمانان سپاه او نیز از برخی اعمال او چون آرزوی احیای دین زرتشتی نیا سوده بودند. همچنین بخش بزرگی از سپاه او را مزدوران تُرک تشکیل می‌دادند که هیچ دلبستگی به احیای ایران نداشته و تنها در پی گرفتن مقرری و مواجب و غنیمت، برای او شمشیر می‌زدند. اینان فقط در پی کسب روزی بوده و مشخصاً در مواردی که جان خود را در شُرُف از دست دادن می‌دیدند، فرار را بر قرار و زنده ماندن را بر کشته شدند ترجیح میدادند.

اما بزرگترین ناگواری مرداویج جدا شدن سه برادر دیلمی از سپاه او بود. «علی و حسن و احمد» سه پسر «بویه ماهیگیر» که از مردان بزرگ سپاه او بودند، چون بخشی از لشکر او را وفادار به خود دیدند، به مرداویج خیانت کرده و با شماری از بزرگان لشکر به بهبهان گریختند و در پی تشکیل حکومت برآمدند. خلیفه نیز که سخت از مرداویج در وحشت بود، این فرصت را ارزشمند دانسته و بلافاصله با فرستادن نامه و هدایا از آل بویه حمایت کرد تا با رودرروی هم قرار دادن این دو خاندان ایرانی، سدی میان خود و مرداویج بسازد و مانع از یورش او به بغداد شود.

در این زمان مرداویج آماده لشکرکشی به فارس بود و آهنگ آن داشت که فارس را نیز از کارگزار خلیفه پاکسازی کند. اما طی زد و بندهای میان علی بویه و نماینده خلیفه، بویان به فارس رفته و بدون جنگ آنجا را در دست خود گرفتند. این اقدام بویان که موجب تضعیف مرداویج می‌شد سخت مورد تشویق خلیفه قرار گرفته و بلافاصله حکم فرمانداری فارس را برای علی بویه فرستاد.

هنگامی که مرداویج از رویدادهای پیش آمده آگاه شد، برای آن که شکافی میان بویان در فارس و خلیفه در بغداد ایجاد کند و مانع کمک‌رسانی احتمالی خلیفه به بویان شود، فارس را دور زده و خوزستان را در یک لشکرکشی موفق به دست آورد.

علی بویه از این اقدام مرداویج هراسید و از آنجا که راه کمک‌رسانی از خلیفه را نیز بسته می‌دید، طی یک دوره نامه نگاری کوشش کرد خود را پشیمان و متحد مرداویج نشان دهد. مرداویج نیز که تنها به گشودن بغداد می‌اندیشید، از جنگیدن با بویان صرف‌نظر کرده و صلح را پذیرفت منوط به آن که علی بویه و سایر بویان دست از دوستی با خلیفه برداشته و در اقدامات مرداویج، سنگ اندازی نکنند (الکامل ابن اثیر ص 284 تا 286 / جلد 17).

شوربختانه گشودن خوزستان، واپسین پیشرفت مرداویج بود و توطئه دشمنان اجازه کامیابی بیشتر را از او گرفت و او موفق نشد تا بیش از این کشور را از چنگ متهاجمین آزاد کند.

داستان پایان کار او بدین گونه بود که در آذر ماه سال 314 خورشیدی مرداویج در اصفهان بر آن شد تا جشن سده را به بزرگی و شکوه هرچه تمام تر برگزار کند تا نه تنها مردمان را با رسوم دیرینه آشتی دهد، بلکه بهانه‌ای باشد تا سراسر مردمان اصفهان را نیز طعام دهد.

لیکن پیش از آغاز جشن، زمانی که مشغول استحمام بود، سه تن از سربازان تُرک لشکر او با وعده ای که پیشتر جاسوسان خلیفه به آنها داده بودند، سخت تطمیع شده و به مرداویج خیانت کردند. آن‌ها در هنگامی که مرداویج در گرمابه بود، غلام سیاهی که نگهبان مرداویج بود را کشتند و سپس به درون حمام آمده مرداویج را ترور کردند. پس از این اقدام نیز بلافاصله گریخته و راه بغداد را در پیش گرفتند. سال‌ها بعد آن سه ترک به خاطر این دم تکانی و خوش خدمتی به خلیفه، در دستگاه عباسی به مقام امیر الامرای رسیدند (تجارب الامم ص 30/جلد 5 و الکامل ابن اثیر ص 24/جلد 20 و مروج الذهب ص 288). چون خبر کشته شدن مرداویج به گوش علی بویه رسید، سخت کوشش کرد تا آن ترکان را بیابد و مجازات کند اما در این امر توفیقی نیافت.

داستان خاک‌سپاری مرداویج در نوشتارهای بعدی چنین آمده است:

هنگامی که تابوت مرداویج را به ری می‌بردند، مردمان بسیاری از طبرستان چهار فرسنگ راه را پای برهنه پیمودند. وشمگیر برادر مرداویج نیز با آن‌ها بود. در تمام تاریخ چنین چیزی دیده نشده بود که با مرگ فرمانروا، چنین سیل عظیمی از مردم بدون هیچ درهم و دیناری پی جنازه او رفته و این گونه به او وفادار بوده باشند (الکامل ابن اثیر ص 25/جلد 20).

ولیکن جنبش بزرگ ایرانیان و آرزوی آزادی ایران که با رشادت‌های بابک و مازیار آغاز شده و با جنگاوری‌های یعقوب لیث ادامه پیدا کرده و به دست مرداویج به اوج خود رسیده بود، با مرگ او به پایان نرسید. زیرا سه پسر بویه توانستند به خوبی این جنبش را ادامه داده و به ثمر برسانند که در جای خود آورده خواهد شد.

دستگاه زیاریان همچنان تا روزگاری پس از آن بر پا بود ولیکن هرگز نتوانست به قدرت دوران مرداویج بازگردد.. پس از مرداویج، برادرش «وشمگیر» بر تخت شاهی نشست. بزرگترین ناگواوری در این زمان جنگهای فرسایشی بود که سالها میان بوییان و زیاریان دنبال شد. این جنگهای بیهوده و برادر کشی هیچ سودی نداشت و تنها وحدت ایرانیان را به تاخیر انداخت.

## عضدالدوله بویه دیلمی و احیای شاهی ایرانی

علی، حسن و احمد همانگونه که پیشتر گفته شد فرزندان بویه ماهیگیر و از سربازان مرداویج بودند که از سپاه او بیرون شده و سعی در تشکیل حکومتی بزرگ داشتند. آل بویه نیز چون آل زیار از ایرانیان پاک سرشت اهالی طبرستان بودند (الکامل ابن اثیر ص 291/جلد 19).

در میان این سه برادر، علی بویه دلیرتر و مورد احترام تر و دو برادرش با کمال میل از او فرمانبرداری می کردند (تجارب الامم ص 373/جلد 5). او برادرش حسن را برای جنگ در ایران مرکزی فرستاد. حسن نیز به بهترین گونه شهرها را تصرف می کرد. از جمله ری را که در دست وشمگیر زیاری بود از او ستاند.

از سوی دیگر در سال 325 خورشیدی علی بویه بر آن شد تا آرزوی دیرینه ایرانیان یعنی براندازی خلیفه و استقلال کامل را برآورده سازد. از همین روی، برادر دیگرش احمد را با سپاهی گران به سوی عراق فرستاد. در این نبرد بسیار مهم و تاریخی، احمد توانست «المستکفی بالله» خلیفه وقت را شکست داده و بر بغداد دست یابد. این پیروزی یکی از شیرین ترین و تاریخی ترین رویدادهایی است که برای ایران اتفاق افتاد زیرا دوران حکمرانی عرب بر عجم در این زمان به پایان رسید.

احمد پس از تصرف بغداد در پی آن بود که خلافت را از عباسیان به آل علی منتقل کند و برای این کار نیز «ابوالحسن محمد بن یحیی زیدی علوی» را در نظر گرفته بود، ولیکن پس از رایزنی با وزیر خردمندش بر آن شد تا خلیفه همچنان از عباسیان باقی بماند تا کاملاً بر او چیره باشد. وزیر احمد معتقد بود که چون آل بویه دولتی شیعه مذهب است، با گماردن فردی شیعه در جایگاه خلافت، به ناچار باید زیر فرمان او باشند. ولیکن اگر خلیفه همچنان از عباسیان باشد، به جهت شکستی که عباسیان از بوئیان خورده اند، خلیفه بی چون و چرا تحت فرمان او خواهد بود (ابن خلدون ص 353/جلد 2).

احمد چندی بعد برادر زاده المستکفی بالله را که «المطیع الله» نام داشت بر جایگاه خلافت نشانده. از این پس قدرت اصلی در دست برادران بویه بود و شیعه که مذهب رسمی بوئیان بود، مذهب رسمی اعلام شد. خلیفه عباسی نیز چون مهره ای در دست بوئیان بود که تنها به صورت دارای مقام ظاهری و فقط مسئول اجرای تشریفات مذهبی بود (مجمل التواریخ ص 393). همچنین اجرای مراسم محرم و عاشورا به گونه گسترده، احترام به عقاید شیعه و برگزاری اعیادی چون عید غدیر در دستور کار قرار گرفت و حرم امامان و امامزادگان شیعه نیز بازسازی شد (دانشنامه تشیع ص 111/جلد 1).

بی درنگ پس از تسلط احمد بر خلیفه و سقوط بغداد، عمادالدین علی بویه در شیراز رسماً استقلال ایران را اعلام و به سان پادشاهان تاجگذاری کرد. این نخستین بار پس از نزدیک به سه قرن از سقوط ساسانیان بود که ایران به صورت یک کشور مستقل با شاه و دربار رسمی درآمد.

مطیع الله خلیفه عباسی چنان در بند و اسیر احمد بویه بود که اجازه هیچ کاری را بدون درمیان گذاشتن با او نداشت. به گونه‌ای که حتی زمانی که احمد از شهر خارج می‌شد خلیفه را چون برده‌ای با خود می‌برد. این اقدام احمد هم برای تحقیر خلیفه و اثبات برتری خود و هم برای پیشگیری از کودتاهاى احتمالی خلیفه بود. همچنین احمد برای خلیفه مقداری مقررى ماهیانه تعیین کرده و بیت‌المال را از زیر دست او برداشته بود.

مسعودی که دقیقاً در همین دوران زندگی می‌کرد در مورد تحقیر خلیفه و خارج شدن زمام امور از دست او چنین می‌گوید:

«هم اکنون احمد بن بویه دیلمی ملقب به معزالدوله و دبیرانش بر کار خلیفه تسلط دارند و امور دربار خلافت را سرپرستی می‌کنند و به وقت حاضر که سال 345 هجری است، بیشتر رسوم خلافت و وزارت عباسیان از میان رفته و بوئیان بر اوضاع مسلط هستند.» (التنبیه الاشراف ص 376)

خلیفه در این دوران کاملاً خوار و زبون شده و جز یک نام نبود. ابن مسکویه در جریان درخواستی که آل بویه برای ستاندن مال از خلیفه و پی ریزی جنگ با رومیان داشتند، از زبان خلیفه چنین می‌آورد:

«اکنون من جز به اندازه بخور و نمیر ندارم، همه بیت‌المال و ثروت در دست شما و فرمانروایان دیگر کشور است، نه غذا نه حج نه هیچ یک از وظایف پیشوا بر من واجب نیست. من برای شما تنها این نام را دارم که خطیبان شما بر منبرها می‌آورند تا مردم را برای شما آرام کنند. هر گاه بخواهید از این نیز کناره گیرم، کنار خواهم رفت و همه کارها را به شما می‌سپارم.» (تجارب الامم ص 349/جلد 6)

با مرگ عمادالدین علی بویه، برادر زاده‌اش «ابوشجاع پناخسرو» پسر حسن بویه با لقب «عضدالدوله» بر جای او بر تخت نشست. او بزرگترین پادشاه آل بویه بود. پس از آن که در شیراز تاج‌گذاری کرد، به سوی بغداد رفت و برای قدرت‌نمایی و جلوه‌گری بیشتر، برای مدتی بغداد را پایتخت خود خواند. عضدالدوله نخستین کسی بود که کمابیش پس از سه قرن از سقوط ساسانیان،

صددرد ایران را به استقلال رسانده، خود را شاهنشاه ایران خواند و به نام خود سکه زد. همچنین مرزهای ایران در غرب را چون گذشته تا سرزمین روم گسترش داد و پس از سال‌ها بار دیگر ایران و روم همسایه شدند. هرچند خراسان بزرگ و ولایات شرق فلات ایران در اختیار ترکان غزنوی و کمی‌بعدتر ترکان سلجوقی بود و عضالدوله چندان تلاشی برای بازپس‌گیری آن‌ها نکرد زیرا همه اندیشه‌اش به ایران مرکزی و غربی و زدودن اعراب بود.

او پادشاهی بسیار زیرک و باهوش بود. نیک می‌دانست که اعراب زیادی در طول این سال‌ها به درون ایران مهاجرت کرده و در کنار ایرانیان سکنی گزیده‌اند. بنابراین کوشید تا با آمیختگی رسوم ساسانی و رسوم اسلامی، اعراب و مسلمین متعصب را نیز با خود همراه کند. از این زمان به بعد بازمانده اختیارات خلیفه نیز از او گرفته شد و خلیفه تنها در امور خصوصی خود و خانواده‌اش صاحب اختیاری اندک بود.

چندی پس از استقلال کامل و احیای پادشاهی ایرانی، عضالدوله با خبر شد که «یاسع بن محمد اسمعیل» در کرمان شورش کرده است. پس شاهنشاه فرزند شایسته خود «ابوالفوارس شیردل» را به شیراز فرستاد و شورش او را سرکوب کرد. سپس خود با لشگری گران به سوی عمان رفته و کارگزار خلیفه را برکنار و گماشته خود را آن‌جا گذاشت، عمان را نیز ضمیمه شاهنشاهی ایران کرد.

در این زمان که شاهنشاه عضالدوله در عمان بود، آگاه شد که در بغداد شورشی به دست غلامان و سپهسالاران تُرک (شاید با حمایت خلیفه) برپا شده، پس با شتاب به سوی بغداد بازگشت. تُرکان چون از بازگشت شاه آگاه شدند، از شهر گریختند. خلیفه نیز که می‌دانست با بازگشت پادشاه مواخذه خواهد شد به همراه ترکان از شهر بیرون رفت. لیکن عضالدوله که برای مشروعیت داشتن حکومتش در میان اعراب، به نام ظاهری خلیفه نیاز داشت؛ گروهی را فرستاد تا این عروسک خیمه شب بازی را بازآورده و کمافی‌السابق در دارالحکومه نگاه داشت.

چون عضالدوله شاهنشاهی ایران را احیا کرد، دست بر آبادانی کشور زد. او در بغداد، فارس، کازرون، آبادان و دیگر شهرها برای بهره بردن از آب شرب اقدام به سدسازی کرد. همچنین راه‌ها را امن کرده و کاروان‌سراها و شبستان‌ها و آب‌انبارهایی ساخت و عوامل رفاه و آسایش اجتماعی را در همه شهرهای ایران احیا کرد. در شیراز آرگی بزرگ برپا کرد و پس از آن در شمال بافت قدیم شیراز شهری به نام «فناخسرو گرد» ژ ساخت. همچنین شهر باستانی «گور» را که به وسیله «بهرام گور ساسانی» ساخته شده بود، بازسازی کرده و نام «فیروزآباد» را بر آن نهاد. مناره‌هایی در سیرجان گسترش معابر و جاده‌ها در خوزستان و ایجاد آب‌راه‌ای در خرمشهر که رود کارون را به اروندرود وصل می‌کند از دیگر اقدامات رفاهی او بود.

دیگر آن که از بزرگترین خدمات اجتماعی عضالدوله آن بود که با راهنمایی دانشمند بزرگ ایرانی «زکریای رازی»، بیمارستانی مجهز در بغداد ساخت و مسجد جامع شهر را نیز که رو به ویرانی می‌رفت آباد ساخت. همچنین «ابن اعلم‌علی بن حسین علوی» را مامور ساخت رصدخانه‌ای پیشرفته کرد. از پژوهش‌هایی که قرن‌ها پیش در آن رصدخانه به عمل آمده بود، تا امروز نیز بهره‌برداری می‌شود.

از دیگر پیشرفت‌های گسترده‌ای که در این دوران به دست آمد، گسترش فرهنگ و ادب فارسی بود. ادبا و شعرا همواره در دربار عضالدوله بودند و هرازچندگاهی برای خشنودی عضالدوله، اشعاری در مورد نوروز و جشن سده و ایران باستان می‌سرودند که به یادآوری فرهنگ ایرانی کمک شایانی کرد. شعری نیز از طبرستان در دربار او آمده و به گویش طبری و دیلمی برای او سراینده می‌کردند. او همواره دانشمندان را به تالیف و تدوین کتب تاریخی، ادبی، علمی، پژوهشی و... تشویق می‌کرد.

تا روزی که عضالدوله زنده بود، ایرانیان برای نخستین بار پس از ساسانیان توانستند از آسایش و آرامش وافر بهره‌مند شوند. او شاهنشاهی شایسته بود. جنبش بزرگی که با مازیار و مرداویج در طبرستان و بایک خرم‌دین در آذربایجان آغاز شده و به دست یعقوب لیث صفاری در سیستان ادامه پیدا کرده و فرزندان بویه نیز آن را به ثمر نشانده بودند، به دست عضالدوله دیلمی به اوج خود رسید و نه تنها در زمینه استقلال سیاسی و موجودیت دوباره کشور ایران، بلکه در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نیز پیشرفت چشم‌گیری کرد.

این دوران کوتاه اما شیرین مصداق جمله معروف «خواستن توانستن است» بود و به خوبی نشان داد که هر ملتی حتی در سخت‌ترین برهه از زمان اگر یک صدا برای هدفی مشخص به پا خیزد دیر یا زود کامیاب خواهد شد.

شوربخانه این دوران با شکوه به زودی با مرگ عضالدوله به پایان رسید. هیچ یک از جانشینان عضالدوله شایستگی و تدبیر او را نداشتند. به مرور زمان خلیفه توانست تا حدودی قدرت خود را بازیابد اما با این حال دیگر هرگز تسلط عرب بر عجم به وجود نیامد. از سوی خاور نیز رفته رفته تُرکان سلجوقی نیرومندتر شده و زد و خوردهایی میان تُرکان و ایرانیان انجام گرفت. سرانجام در سال 447 هجری با یورش «طغرل» پادشاه مقتدر سلجوقیان به بغداد حکومت آل بویه به پایان خود رسید. از این پس فصل تازه‌ای در تاریخ ایران شروع شد که آغاز حاکمیت تُرکان بر سراسر ایران بود.

## سخن پایانی و بررسی کوتاه کیفیت منابع مورد استفاده

تاریخ ایران پس از اسلام، از زمان نخستین یورش جهادگران عرب به درون ایران تا روی کار آمدن صفویان از حساسیت خاصی برخوردار است. از یک سو کثرت منابع باعث می‌شود تا در صحت و سقم نوشتارها سختگیری بیشتری وجود داشته باشد. از سوی دیگر اکثراً منابع به صورت پراکنده در کتب عربی و گاهی فارسی آمده است و پژوهش در میان این نوشتارها کار آسانی نیست. همچنین جنبه‌های دشمنی‌های قومیتی و به قدرت رسیدن انواع خاندان‌های ایرانی و بعدتر خاندان‌های ترک در گوشه و کنار فلات ایران، دلیلی شد تا هر مورخ در هنگام نوشتن شرح رویدادها، یا به دلیل تعصب قومیتی و یا به دلیل بیم از حکومت مرکزی منطقه خود، ناراستی و جعلیات را در هم تنیده و درون کتاب خود کند. لذا دانستن حقیقت آن برهه زمانی خاص و حساس، میسر نمی‌شود مگر با تحقیق و پژوهش در تمام منابع و روبرو کردن نگارش رویدادها با آثار دیگر مورخین در دیگر مناطق.

برای نگارش جنبش طبرستان نیز ناگزیر باید از روش مقابله منابع تاریخی بهره برده می‌شد. منابعی که از آن‌ها برای نگارش این جستار، بیشترین بهره را بردیم به قرار ذیل است:

- تاریخ الرسل و الملوک، مشهور شده با نام تاریخ طبری نوشته جریر طبری؛
- مروج الذهب و المعادن الجواهر نوشته مسعودی؛
- تاریخ کامل نوشته ابن اثیر؛
- تاریخ طبرستان نوشته ابن اسفندیار؛
- و فتوح البلدان نوشته بلاذری، تجاربالامم نوشته ابن مسکویه، تاریخ یعقوبی و...

در ادامه مختصراً کیفیت مهمترین منابع مورد استفاده را توضیحی خواهیم داد.

### «تاریخ الرسل و الملوک»، (تاریخ طبری) نوشته «جریر طبری»

این مجموعه از معتبرترین و بهترین کتب تاریخ است. طبری تاریخ بشریت را از آغاز آفرینش شروع کرده و سپس به داستان پیغمبران و پادشاهان قدیمی (چون کیانیان) می‌پردازد. در ادامه به نقل تاریخ کامل ساسانیان پرداخته و سپس داستان زندگی حضرت رسول‌الله (ص) را شرح می‌دهد. پس از آن شرح رویدادهای پس از اسلام تا سال 293 هجری خورشیدی بازگو می‌شود.

کتاب دارای شانزده جلد بوده و یکی از مهمترین منابع اکثر پژوهشگران برای پژوهش من باب تاریخ ایران است. امانت‌داری بی‌نظیر در بازگو کردن روایات متعدد و متنوع باعث حفظ منابع اسلامی

در خطر نابودی گشته و کمک شایانی به زنده ماندن بخش‌های مهم و حساس تاریخ دارد.

شیوه گردآوری روایات توسط طبری متفاوت بوده. او گاهی از نوشتارها و دست‌نویس‌های موجود بهره می‌برد. همچنین نقل قول از روایان شفاهی نیز بخشی از اثر او را شامل می‌شود. به علاوه آنکه رویدادهای مربوط به زندگی پیامبر را از روایان احادیث و به صورت روایت سینه به سینه گردآورده است. طبری روایات راجع به زندگی رسول اکرم(ص) را با دقتی که معمول تفسیر قرآن و احکام دینی است، نقل می‌کند که سبب آن وقوف وی به عنوان فقیه و محدث بر سیره حضرت رسول(ص) و نیز اهمیت سیره نزد فقها بوده است. بخش تاریخ جهان با داستان آفرینش آدم و حوا آغاز شده، در پس آن قصص انبیا از حضرت آدم تا عیسی مسیح بازگو می‌شود. سپس تاریخ ایرانیان از نخست تا پایان دوره ساسانی نگاشته شده است.

البته کیفیت اثر طبری فقط به همین موارد خلاصه نمی‌شود. طبری در کنار آوردن رویدادهای آفرینش بر پایه روایات ابراهیمی- که در تورات و سپس قرآن نقل شده و در احادیث و روایات اسلامی نیز بسیار مورد توجه است- عقاید ایرانیان را درباره آفرینش نخستین، نیز گردآوری کرده است. آفرینش کیومرث به عنوان نخستین انسان به باور ایرانیان، و رویدادهای اخلاف او را به گونه مشروح و گسترده بیان کرده که شباهت زیادی به کتاب ایرانیان دوره ساسانی، موسوم به بُندهش دارد.

طبری خود از مردمان طبرستان بود و رویدادهای مربوط به جنبشهای طبرستان را بهتر از هر کس دیگری درک می‌کرد. مطالب او درباره رویدادهای سال‌های نزدیک به زندگی خود بسیار دقیق است. برای نمونه از زمان خلافت معتصم حوادث بسیار مهمی چون خیزش بابک خرم‌دین در آذربایجان و شورش زنگیان در خوزستان را با ذکر جزئیات گزارش داده است. تاریخ طبری در شرح رویدادهای طبرستان در زمان مازیار و مرداویج از ناب‌ترین و بهترین منابع برای پژوهش در تاریخ این دوره است.

### «الکامل فی التاریخ» نوشته «ابن اثیر»

«عزالدین علی بن محمد جزری» ملقب به «ابن اثیر» از اندیشمندان به نام قرن ششم بود. او در فقه و حدیث و تاریخ از بزرگان صاحب‌رای بود. در قرن ششم می‌زیست و کتبی چند در زمینه تاریخ و حدیث از خود به یادگار گذاشته است.

مهمترین اثر ابن اثیر همانا کتاب «الکامل فی التاریخ» است که تاریخ کامل جهان را از آغاز آفرینش تا سال 627 هجری آورده است.

با وجودی که او سه قرن پس از به پایان رسیدن جنبش بزرگ طبرستان، زندگی می‌کرده، اما تطبیق روایات او با روایات دیگر مورخان بزرگ حاکی از آن است که نوشتارهای او از روی منابع معتبر نگارش شده و ناراستی و جعل به گونه گسترده در بین آنها نیست. از همین روی یکی از بهترین و کاملترین منابع برای آگاهی از رویدادهای حکام طبرستان چون علویان و زیاریان و بوئیان، کتاب سترگ این اثر است.

در این کتاب ذکر جزئیات قیام مازیار، بسیار جذاب است. از مهمترین امتیازهای این کتاب در قبال جنبش مازیار، این است که ذکر برخی نامه‌های رد و بدل شده میان افشین و مازیار را حفظ کرده و برای ما به یادگار گذاشته است.

### «تاریخ طبرستان» نوشته «ابن اسفندیار»

کتاب «تاریخ طبرستان» نوشته «ابن اسفندیار» است. تقریباً در سال 613 هجری تألیف شده و حدود سه قرن با قیام مازیار در طبرستان اختلاف زمان دارد.

اما از آنجا که این کتاب در رسته کتب محلی طبرستان است، یقیناً اطلاعات بسیار خوبی از قیام مازیار و مرداویج و بوئیان را حفظ کرده است. ذکر بزرگان و حکما و شعرای طبرستان، همچنین بناها و معابر و عجایب طبرستان از دیگر نکات خواندنی و جذابی است که خاص کتاب تاریخ طبرستان است.

### «مروج الذهب و المعادن الجواهر»، نوشته «مسعودی»

«علی ابن محمد حسین مسعودی» از بزرگترین تاریخدانان و جغرافیدانان جهان است. او اهل بغداد بود و نسب وی به یکی از صحابه پیامبر می‌رسید و در سده چهارم هجری می‌زیسته است.

مهمترین اثر او که حاصل یک عمر جهانگردی اوست با نام «مروج الذهب و المعادن الجواهر» است که در سال‌های واپسین زندگی خود نوشته است.

این کتاب که دارای شهرت جهانی است، به دو بخش پیش از اسلام و پس از اسلام تقسیم می‌شود. در بخش نخست به خلقت جهان و توصیف زمین و ذکر سرزمینها و دریاها و رودها و کوهها پرداخته و همچنین سخن از تاریخ انبیا و اخبار ملتها اعم از یهودی، مسیحی، هندی، ایرانی، یونانی و رومی و عرب مطالبی عرضه داشته و در بخش دوم مطالبی از ولادت پیامبر اکرم، تاریخ بعثت و هجرت و خلفای راشدین، اموی و عباسی تا سال 336 هجری مطرح نموده است.

بخشهای مربوط به تاریخ طبرستان و قیامهای مازیار و زیاریان و بوئیان، به بهترین گونه توسط او گردآوری شده است. ذکر دقیق رویدادها و پرداختن به جزئیات حوادث و جنگ‌ها از بزرگترین امتیازهای این کتاب است. یکی دیگر از مهمترین مزیت‌های آثار مسعودی، امانت داری در جریان ذکر رویدادهایی است که از منابع دیگر به دست آورده است.

مروج الذهب پس از تاریخ طبری، نزدیک‌ترین زمان نگارش را نسبت به رویدادهای طبرستان و جنبش بزرگ مازیار دارد. نویسنده با وجودیکه خود عرب بوده اما نسبتاً بی طرفی خود را در هنگام ذکر رویدادها حفظ کرده است.

گویند مسافرت‌های مسعودی از هند تا مصر بوده و او با اکثر کشورها و شهرهای مهم دنیا از نزدیک آشنا شده است.

«تجارب‌الامم و تعاقب‌الهمم»، نوشته «ابن مسکویه»

این کتاب ارزشمند یکی از مهمترین منابع برای مطالعه و پژوهش تواریخ بعد از اسلام بالخصوص جنبش‌های آل زیار و آل بویه می‌باشد. زیرا مولف این کتاب خود وزیر و خزانه‌دار دربار آل بویه بوده است.

بی شک بهترین و ناب‌ترین منبع برای تحقیق درباره جنبش برادران بویه و کشورمداری پیشرفته عضالدوله دیلمی، این کتاب برجسته است. به کارگیری اسناد و مدارک دولتی توسط نویسنده خود بهترین دلیل برای ارزش این کتاب شش جلدی است.

البته با وجود امانت‌داری و صداقتی که نویسنده در نگارش این کتاب داشته است، لیکن باید این نکته مهم را نیز مد نظر داشت که او صاحب منصبی مهم در دربار بوئیان بوده، پس گاهی ممکن است رویدادهایی که به ضرر بوئیان اتفاق افتاده را با اندکی دخل و تصرف آورده باشد. در برخورد با چنین مواردی، تطبیق رویدادها با گزارش‌های کتابی نظیر تاریخ کامل ابن اثیر واقعیات را به گونه بهتری آشکار می‌کند.

جنش بزرگ طبرستان؛

مازیار ، مرداویج ، عضدالدوله

گزارش و پژوهش : بهمن انصاری

[www.TarikhBook.ir](http://www.TarikhBook.ir)

# آتشکده آنلاین زرتشتی

آتشکده آنلاین مجازی - [www.TarikhBook.ir](http://www.TarikhBook.ir)  
 پندار نیک ؛ کردار نیک ؛ گفتار نیک  
 نیایشها یا صدای : «موبد کامران چمشیدی»  
 سازنده آتشکده : «بهمن التصاری»

نیایش اسم وهر  
 نیایش پنا اهو  
 آتش نیایش  
 نیایش تندرستی  
 نیایش کهنه مرذا  
 نیایش چهار سوی (گیتی)  
 نیایش زندگی

هان گاه (یامداری)  
 رینتوین گاه (نیم روزی)  
 از برین گاه (بسی)  
 انبوی سرو ترم (شبانة)  
 اوشهین (یگاه)  
 اوستای کشتی  
 اهماقنی زرتشچه

در این و این ماه راستی و درستی نهاده شده است، از برای سویدختین به نامی (گناه بیست و یک، هات ۶۴ بسند، بند ۳)

امروز امزدا آنچه بهتر بن است را بکستی میدهد که بندگی را بجای او در نیاشد. (گناه او هو خشتار گات، هات ۱ دینسان، بند ۶)

# مسجد آنلاین اسلامی

مسجد آنلاین مجازی - [www.TarikhBook.ir](http://www.TarikhBook.ir)  
 اللهم صلِّ على محمد وآل محمد وعجل فرجهم  
 سازنده مسجد : «بهمن التصاری»

فاتحة  
 آیت الکرسی  
 سوره ناس  
 سوره کوثر  
 سوره شمس  
 سوره تکوین  
 سوره نصر

زیارت عاشورا  
 زیارت امیرالمومنین (ع)  
 دعای فرج  
 دعای ندبه  
 دعای عهد  
 دعای کبیر  
 دعای توسل

حضرت امیرالمومنین (ع): آنچه برای خود می‌سنیدی برای دیگران هم بیسند و آنچه برای خود نمی‌سنیدی برای دیگران هم بیسند.

# کلیسای آنلاین مسیحی

کلیسای آنلاین مجازی - [www.TarikhBook.ir](http://www.TarikhBook.ir)  
 درود بر مسیح مقدس ؛ درود بر مریم مقدس  
 سازنده کلیسا : «بهمن التصاری»

انجیل مرقس آیه 01:01 ~ 01:45  
 انجیل لوقا آیه 11:01 ~ 11:54  
 انجیل یوحنا آیه 01:01 ~ 01:51  
 انجیل یوحنا آیه 03:01 ~ 03:36  
 انجیل یوحنا آیه 10:01 ~ 10:42  
 انجیل یوحنا آیه 14:01 ~ 14:31  
 انجیل یوحنا آیه 16:01 ~ 16:33

انجیل مرقس آیه 07:01 ~ 07:37  
 انجیل متی آیه 01:01 ~ 01:25  
 انجیل متی آیه 02:01 ~ 02:25  
 انجیل متی آیه 05:01 ~ 05:48  
 انجیل متی آیه 07:01 ~ 07:29  
 انجیل متی آیه 12:01 ~ 12:50